

بررسی و تحلیل عناصر استبدادستیز در نظریه ولایت فقیه

دریافت: ۹۱/۱۱/۲۹ تأیید: ۹۲/۱/۲۹ مهدی امیدی* و مهدی قربانی**

چکیده

در طول تاریخ، ایده‌های مختلفی برای اداره جوامع انسانی، مطرح شده است. یکی از این ایده‌ها در قالب نظریه ولایت فقیه مطرح شده است؛ اما به دلایلی درباره این نظریه، شبهه‌های مطرح گردیده که یکی از مهم‌ترین آنها مربوط به اختیارات ولی فقیه و فقدان محدوده مشخص برای آن می‌باشد که ادعا شده این نظریه به شکل‌گیری نظام استبدادی خواهد انجامید. به منظور پاسخگویی به شبهه‌هایی از این سنخ، در این نوشتار به بررسی عناصر استبدادستیز در نظریه ولایت فقیه خواهیم پرداخت. در نظریه ولایت فقیه، اهدافی برای حکومت و شرایطی برای ولی فقیه بیان شده است که هر کدام می‌تواند در ممانعت از شکل‌گیری استبداد، نقش اساسی ایفاء کند. علاوه بر این، محدودیت‌هایی برای رفتار ولی فقیه بیان شده است که در تقابل با ویژگی‌های حاکم بر نظامهای استبدادی قرار دارد؛ از جمله این موارد می‌توان به قوانین الهی، قوانین موضوعه، عدالت، مصلحت و نظارت عمومی اشاره کرد. در کنار چارچوب حاصل از این شرایط، ولی فقیه موظف است بر عملکرد سایر مسؤولین در سطوح مختلف نظام سیاسی نظارت داشته باشد تا از هرگونه تمایل به سمت خصیصه‌های نظام استبدادی، خودداری شود. لازم به ذکر است که در این مقاله از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است.

واژگان کلیدی

ولایت فقیه، استبداد، سعادت، عدالت، قانون و مصلحت

* استادیار گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

** دانشجوی دکتری علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره).

مقدمه

امروزه، ضرورت نظام سیاسی در نزد بسیاری از اندیشمندان حوزه سیاست به استثنای گروه اندکی؛ یعنی آنارشیست‌ها، امر پذیرفته‌شده‌ای است و بحث‌های متعددی در ارتباط با آن صورت می‌گیرد. در هر نظام سیاسی، حکومت از مهم‌ترین موضوعاتی است که مورد توجه قرار گرفته و سؤالات متعددی را نزد متفکران سیاسی به خود اختصاص داده است. سؤالاتی از قبیل چه ضرورتی برای تشکیل حکومت وجود دارد؟ چه کسی باید در رأس حکومت قرار گیرد و به عبارتی چه کسی باید حاکم باشد؟ رابطه حاکم و مردم باید چگونه تعریف شود؟ و سؤالات متعدد دیگری که در این زمینه مطرح می‌باشد. در اندیشه سیاسی اسلام نیز حکومت و به تبع آن رهبری سیاسی به عنوان یکی از جدی‌ترین موضوعات سیاسی مطرح بوده و از همان روزهای آغازین نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نزول آیات قرآن بر این نکته تأکید شده که حق حکومت، زعامت و رهبری جامعه اسلامی از آن پیامبر و جانشینان بر حق ایشان می‌باشد. همچنین در عصر غیبت، رسالت رهبری سیاسی جامعه اسلامی به عهده فقیه جامع‌الشرائط گذاشته شده است. با این وجود، از سوی برخی‌ها سخنانی در رد این نظریه و ناکارآمدی آن به عنوان یک مدل حکومتی، مطرح شده؛ به گونه‌ای که عمدتاً آن را مخالف با اصول دموکراسی دانسته و معتقدند که چنین حکومتی، زمینه شکل‌گیری دیکتاتوری و استبداد فقیه را فراهم نموده و در نهایت به آن منجر خواهد شد. به منظور پاسخگویی به چنین شبهاتی به بررسی یکی از مهم‌ترین کارکردهای مترتب بر نظریه ولایت فقیه؛ یعنی استبدادستیزی خواهیم پرداخت تا نشان دهیم همان‌طور که امام خمینی ره فرمودند نظام اسلامی، نه تنها با استبداد جمع نمی‌شود (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۱۴۷)، بلکه به دنبال این است که در کنار نابودی دیکتاتوری‌ها، عدالت اجتماعی را جایگزین آن نماید (همان، ج ۹، ص ۷۰).

مفهوم استبداد

ریشه واژه استبداد (Despotism) یونانی است. «دیسپوت» در یونان، اربابی بود که

در نظام خانواده بر کسانی که ذاتاً برده یا در شمار خدمه بودند، از جمله بر زنان، حکم می‌راند. وی اولین کسی بود که این واژه را به کار برد. به مرور زمان این واژه، توسط برخی از متفکران یونانی وارد ادبیات سیاسی شد و توانست تا به امروز جایگاه خود را در میان واژگان کثیر سیاسی، حفظ نماید (بوشه، ۱۳۸۵، ص ۲۴۵). البته در مقاطعی از تاریخ به دلایلی توجه اولیه خود را از دست داده بود، اما در دوره مدرن این واژه، توسط «هابز» دوباره مورد توجه جدی قرار گرفت. هابز با آگاهی کامل، صفات مستبد و مستبدانه را وارد واژگان سیاسی کرد و از آن دفاع نمود (همان، ص ۲۴۶). تعاریف ارائه شده از استبداد با وجود اینکه متعینند، ولی با این حال به لحاظ مفهوم و دلالت، تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند و در واقع، هر کدام به جنبه‌ای از آن اشاره می‌کنند. در یکی از فرهنگ‌های سیاسی، سه تعریف برای آن بیان شده است:

۱. نظامی است که در آن، قدرت حاکمه و اختیارات نامحدود به شخص ظالم و مستبدهی مثل سلطان، واگذار شده باشد.

۲. استبداد، تصرف کردن یک نفر یا جمعی است در حقوق ملت، بدون ترس از بازخواست.

۳. هر نوع اقتدار که مشروعیتش و یا روش اعمال قدرت در آن مورد قبول همه مردم نباشد (آقا بخشی و افشاری‌راد، ۱۳۸۶، ص ۱۷۶).

با صرف نظر از برخی مناقشات قابل طرح درباره تعاریف فوق، تعریفی را بیان می‌کنیم که در فرهنگ سیاسی دیگری با توجه به ویژگی‌های استبداد ارائه شده است. در این تعریف، استبداد، ساخت سیاسی با این ویژگی‌ها است: الف) نبودن حدود سنتی یا قانونی برای قدرت حکومت؛ ب) وسعت دامنه قدرت خودسرانه‌ای که به کار برده می‌شود (آشوری، ۱۳۷۹، ص ۲۵).

آنچه بیان شد مفهوم اجمالی واژه استبداد است، ولی ابعاد بیشتر این واژه و ویژگی‌های اساسی آن در بخش بعدی و با کنکاش در آثار متفکران برجسته، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.



عناصر اصلی نظام استبدادی

یکی از مسائلی که از دیرباز در فلسفه سیاسی، نظر پژوهشگران را به خود معطوف داشته و به بحث و بررسی درباره آن واداشته است، مسأله طبقه‌بندی انواع نظام‌های سیاسی و بیان ویژگی‌ها و پیامدهای هر کدام از آنها در سطوح مختلف زندگی اجتماعی - سیاسی است. یکی از نظام‌هایی که از ابتداء، مورد توجه فیلسوفان در تأملات سیاسی‌شان قرار گرفته، نظام استبدادی و دیکتاتوری می‌باشد. به نظر می‌رسد اولین جملات در توصیف این نوع نظام سیاسی به افلاطون، اختصاص داشته باشد. وی در کتابهای متعدد خود درباره ویژگی‌های اساسی آن به بحث پرداخته است؛ به گونه‌ای که جمع‌بندی مجموع مطالب وی در این باب، گویای این نکته است که از نگاه وی ریاکاری و عدم صداقت سیاسی با شهروندان و به تعبیر جامع‌تر «بداخلاق‌ی سیاسی» از مهم‌ترین ویژگی چنین نظامی می‌باشد (افلاطون، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۱۲۸). وی خصوصیات حاکم مستبد را نیز مورد توجه قرار داده و می‌نویسد: «فرمانروای مستبد، پدرکشی است که از ریختن خون پدر پیر و ناتوان خود نیز دریغ ندارد» (همان، ص ۱۱۳۲).

علاوه بر موارد مذکور، وی قانون‌گریزی و بی‌توجهی به آداب و رسوم را یکی دیگر از مشخصه‌های نظام استبدادی دانسته و می‌گوید: «اما اگر کسی به تنهایی حکم می‌راند و نه قوانین نوشته را محترم بدارد و نه آداب و رسوم را، بلکه چنان پندارد که نظر او بهتر و بالاتر از قوانین است و انگیزه‌اش در این تقلید نادانی و هوی و هوس باشد، آیا نباید او را حکمران مستبد بنامیم؟» (همان، ج ۳، ص ۱۵۲۵).

«اشتراوس»، ویژگی نظام استبدادی را بر مبنای کتاب «جمهور» افلاطون، چنین حکایت می‌کند: «[نظام] استبدادی، حکومت مردان کاملاً ناعادل [می‌باشد] که در آن بی‌عدالتی عریان و بی‌پرده حاکم است» (اشتراوس، ۱۳۸۱، ص ۲۱۴). «ارسطو»، دیگر متفکر برجسته یونان باستان، عدم توجه حاکمیت و فرمانروایان به منافع شهروندان و تلاش برای تأمین منافع شخصی حاکمان را از مؤلفه‌های اساسی نظام استبدادی دانسته است (ارسطو، ۱۳۸۶، ص ۱۲۰).

بحث از نظام استبدادی و دیکتاتوری، منحصر به فلسفه سیاسی کلاسیک نیست، بلکه در آثار فیلسوفان سیاسی دوره مدرن نیز می‌توان بحث‌های متعددی را درباره آن شناسایی کرد. در این دوره، اکثر متفکران سیاسی، متناسب با دغدغه‌های فیلسوفانه خود به بیان ابعاد مختلفی از نظام استبدادی پرداخته‌اند. در این میان می‌توان مناسب‌ترین شناخت درباره نظام استبدادی را از آثار هابز به دست آورد. هابز، یکی از نظریه‌پردازان دیکتاتوری و کتاب «لویاتان» او تفسیری از نظام استبدادی است. لویاتان، نماد استبداد است و هیچ اثری به اندازه آن در شناخت این پدیده نمی‌تواند مفید واقع شود. عدم مشروعیت تغییر حکومت و عدم محکومیت اعمال حاکم توسط شهروندان، انحصار حق قانونگذاری و قضاوت برای حاکم، تابع قانون مدنی نبودن حاکم و اداره جامعه بر مبنای اراده مطلق حاکمیت، برخی از مشخصه‌های اساسی نظام استبدادی است که در کتاب لویاتان به چشم می‌خورد.^۱ توصیفات هابز از نظام استبدادی از این نظر، حائز اهمیت است که وی بر خلاف بسیاری از متفکران، طرفدار سرسخت نظام استبدادی است و تلاش می‌کند تصویر معقول و مبتنی بر اراده مردم و آموزه‌های مسیحیت از آن ارائه دهد. در مقابل، ناقد بزرگ هابز؛ یعنی «جان لاک» از منظر انتقادی به نظام استبدادی نگرسته و برخی از مؤلفه‌های آن را بیان می‌کند. به اعتقاد وی، قدرت استبدادی، قدرت مطلق و خودسرانه‌ای است که یک فرد بر دیگری دارد تا هر زمان که می‌خواهد زندگی او را بگیرد. در این گونه از قدرت، هدف از به کارگیری آن تأمین منافع شخصی صاحب قدرت است (لاک، ۱۳۸۸، ص ۲۱۸-۲۱۷). او در جای دیگری تأکید می‌کند:

هرجا که قدرت برای حکم‌راندن بر مردم و به‌منظور حراست از اموال و دارایی‌های آنها به دستان کسی سپرده شود و او آن را برای اهداف دیگری به کار ببرد و از آن برای تضعیف و اذیت و آزار مردم استفاده کند و یا آنها را وادار به تسلیم در برابر فرمانهای خودسرانه و غیر اصولی کند، چنین قدرتی ستمگرانه و مستبدانه است (همان، ص ۲۳۹).

«مونسکیو» نیز از جمله متفکرانی است که در این دوره به بحث مفصل درباره نظام

استبدادی پرداخته است. کتاب پر حجم وی؛ «روح القوانین» در زمره آثاری قرار دارد که در آن بیشترین بحث‌ها در خصوص انواع نظام‌های سیاسی، صورت گرفته است. بیان جملاتی از ایشان می‌تواند به روشن‌شدن موضوع بحث ما یاری رساند؛ آنجا که می‌گوید: «در حکومت استبدادی، وجود ترس، شرط اساسی آن است» (مونتسکیو، ۱۳۴۹، ص ۱۱۹).

وی در ادامه می‌افزاید در حکومت استبدادی، طبیعت حکومت، اطاعت نامحدودی را ایجاد می‌کند و درباره اوامر صادره، تغییر، مهلت، سازش، موعد و هیچ میانجیگری وجود ندارد، بلکه انسان مخلوقی است که تابع اراده مخلوق دیگری است. در لوای این نوع حکومت، انسان مانند حیوانات، نصیبی جز غریزه طبیعی و اطاعت و تنبیه ندارد (همان، ص ۱۲۲-۱۲۱). جملات بیان شده، بخشی اندک از دیدگاه‌هایی است که مونتسکیو درباره ویژگی نظام استبدادی بیان می‌کند، ولی به نظر می‌رسد همین مقدار برای بیان این ویژگی‌ها کافی است.

با توجه به مطالب فوق می‌توان ویژگی اصلی نظام استبدادی و دیکتاتوری را در محورهای زیر برشمرد:

۱. مطلق و نامحدود بودن قدرت حکومت؛
۲. به‌دست آوردن قدرت از طریق زور و اعمال فشار؛
۳. بی‌تفاوتی حاکمیت نسبت به منافع شهروندان؛
۴. فراقانونی بودن صاحبان قدرت؛
۵. عدم بهره‌مندی شهروندان از آزادی‌های سیاسی؛
۶. وجود فضای ناامنی و ترس و اضطراب.

بنابراین، حکومت استبدادی، شکلی خشن و سرکوبگر از حکومت است که قدرت سیاسی - نظامی به‌طور مطلق در دست یک حاکم خودگمارده و مستبد قرار دارد که دامنه اختیارات و حتی مدت حکومت آن بسیار گسترده است و عموماً توزیع قدرت در سطوح مختلف اجتماعی به‌هیچ‌وجه وجود ندارد و یا توزیع آن مطلقاً عادلانه نیست. معمولاً در چنین سیستم استبدادی، سیاستگذارها و تصمیم‌سازهای کلان به شکلی

کاملاً متمرکز، توسط شخص یا گروه حاکم صورت گرفته و اراده شخصی آنها سرنوشت جامعه را رقم می‌زند و عامه مردم، هیچ نقشی در مناسبات سیاسی اجتماع ندارند. انتخاب حاکم به شکلی زورمدار و خارج از اراده عمومی صورت می‌گیرد و قدرت حاکم، هیچ منشأ عقلی - دینی ندارد و طی هیچ پروسه قانونمندی نمی‌توان به حکومت او پایان داد. در این نظام، حاکم از همه قید و بندهای رایج نظارتی رها بوده و عملاً هیچ قانون یا سنتی که زمینه نظارت همگانی را بر عملکرد حاکم فراهم کند، وجود ندارد و مهم‌تر از همه هیچ قاعده و قانونی را برای انتخاب جانشین حاکم مستبد نمی‌توان برشمرد. انحصار قدرت در دست یک نفر قرار داشته و چرخش قدرت در میان نخبگان سیاسی و اجتماعی هیچ معنایی ندارد. عدالت اداری - اجتماعی در اراده حاکم، تبلور می‌یابد و قدرت با تفسیر شخصی حاکم، صرفاً متضمن منافع گروه اندک وابسته به حاکم است. اطاعت عمومی از فرامین حاکم، تنها بر مبنای مشخص ترس از قدرت هیأت حاکمه، قابل تحلیل و تفسیر است و به‌کاربردن حربه ترور از لوازم اصلی حکومت دیکتاتوری است. با بازخوانی مجدد مصادیق یادشده و تطبیق آن بر نظریه ولایت فقیه، به‌رغم ادعای استبدادی بودن نظریه، به‌راحتی می‌توان به واهی بودن چنین ادعایی پی برده و به ظرفیت‌های نظریه ولایت فقیه در زوال استبداد و دیکتاتوری اذعان نمود. لذا در ادامه، تلاش خواهیم کرد با تحلیل ابعاد مختلف نظریه ولایت فقیه، به نسبت‌سنجی آن با این ویژگی‌ها پرداخته و شاخصه‌های مهم این نظریه را که در زوال استبداد و دیکتاتوری، نقش محوری دارند بیان کنیم.

اهداف حکومت در نظریه ولایت فقیه

اهداف حکومت در نظام سیاسی اسلام و نظریه ولایت فقیه به‌گونه‌ای است که می‌تواند در زوال استبداد و دیکتاتوری، نقش مؤثری داشته باشد. در این نظریه، ضمن توجه به اهداف رایجی که مطرح است، اهداف خاصی مبتنی بر نظام ارزشی اسلام در نظر گرفته شده است که نه‌تنها هیچ‌گونه سنخیتی با استبداد و دیکتاتوری پیدا نمی‌کند، بلکه در تقابل با آن قرار دارد. در ادامه با بررسی اهداف حکومت در نظریه ولایت فقیه

به ابعاد بیشتر این امر خواهیم پرداخت. این اهداف، عبارتند از:

۱. سعادت

سعادت از موضوعاتی است که از دیرباز در فلسفه سیاسی اسلامی، مطرح شده و جایگاه و مفهوم‌شناسی آن در چارچوب نظام سیاسی، مورد توجه قرار گرفته است. «فارابی»، اولین فیلسوفی است که به‌طور جدی در دو رساله خود؛ یعنی «تحصیل السعادة» و «التنبیه علی سبیل السعادة» به مقوله سعادت و چگونگی نیل به آن پرداخت و در رساله‌های دیگر خود به‌خصوص، رساله «آراء اهل المدینة الفاضلة»، نگرش جوامع و نظامهای سیاسی مختلف به مقوله «سعادت» را مبنای تقسیم‌بندی آنها به نظامهای مطلوب و غیر مطلوب قرار داده است. وی مدینه فاضله را مدینه‌ای می‌داند که اولاً: مردم و شهروندان آن مدینه و جامعه، سعادت و راه نیل به آن را شناخته‌اند و در مسیر آن با رفتاری مناسب و شایسته، گام برمی‌دارند. ثانیاً: کامل‌ترین افراد در رأس آن مدینه قرار دارند. ثالثاً: سعادت واقعی را نیز نه در کسب هرچه بیشتر لذات یا افتخارات و اموال، بلکه در شناخت مبدأ و معاد و باور به نبوت و پیروی از احکام شریعت که سعادت ابدی را به‌دنبال دارد، تبیین می‌کند. فارابی، همیاری مردم در مدینه فاضله را نیز جهت‌دار و مشتمل بر اموری می‌داند که موجب سعادت است (فارابی، ۱۹۹۶م، ص ۹۲-۹۱؛ همو، ۱۹۹۵م، ص ۱۱۳).

از طرف دیگر، فارابی مدینه‌های غیر فاضله و به‌خصوص مدینه‌های جاهله را به عنوان مضادات مدینه فاضله، معرفی می‌نماید. مقصود وی از اطلاق عنوان غیر فاضله نیز بر پایه سعادت قرار دارد. فارابی مدینه‌هایی را جاهله می‌داند که شهروندان آن نه راه سعادت را شناخته‌اند و نه در آن مسیر، گام برمی‌دارند و به جهل خود نسبت به سعادت واقعی آگاهی ندارند. توجه صرف به مواهب دنیوی، رفع ضروریات زندگی، گرفتارشدن در لذات حسی و خیالی، تکاثر هر چه بیشتر ثروت، تلاش برای کسب افتخار و کرامت از ویژگی‌های برجسته مدینه‌های جاهله است (فارابی، ۱۹۹۵م، ص ۱۲۷).

جست‌وجوی سعادت انسانها در پرتو حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه از امور

مسلم در تفکر سیاسی شیعه است و حتی بسیاری از متفکران غیر اسلامی نیز معتقدند که هدف حکومت، سعادت انسان و جوامع انسانی است. از «افلاطون» و «ارسطو» می‌توان به عنوان دو چهره شاخص این جریان یاد کرد. دو فیلسوف بزرگ یونانی، هدف اصلی حکومت را در این می‌دیدند که حکومت شرایطی را فراهم آورد تا شهروندان بتوانند به فضایل انسانی، نائل شوند و این نکته مبهمی در اندیشه این دو متفکر نیست؛ چرا که سرتاسر کتاب «جمهور» افلاطون و «اخلاق» ارسطو به روشنی این ادعا را اثبات می‌کند و شهرت این دو متفکر بر فضیلت‌گرایی نیز مؤید همین نکته است.

در اندیشه اسلامی، اوج سعادت انسانها در دستیابی به قرب الهی جست‌وجو می‌شود و افراد، زمانی از سعادت بیشتری برخوردار خواهند شد که بتوانند به تقرب الهی بیشتری دست پیدا کنند. در قرآن کریم، هدف رسالت انبیاء و دین اسلام، نورانی شدن انسان و جامعه معرفی شده است. البته این نورانیت در مسیر حرکت به سوی خداوند تحقق خواهد یافت:

«الرَّ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (ابراهیم (۱۴): ۱)؛ این کتابی است که ما آن را بر تو نازل کرده‌ایم تا مردم را از ظلمت‌ها به سوی نور و راه خداوند عزیز و حمید، خارج سازی.

این نور، همان نور قرب خداوند و ذات بی‌منتهای اوست که می‌توان با حرکت و سلوک در طریق الهی به آن دست پیدا کرد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۱). البته رسیدن به این مرحله، نیازمند مقدمات و شرایط متعددی است که هر کدام به نوبه خود، شکل‌گیری هرگونه استبداد و دیکتاتوری را منتفی می‌کند.

به خوبی روشن است که گسترش فضایل و مکارم اخلاقی، نه تنها با زور و قلدری ممکن نیست، بلکه نیازمند آگاهی، خردمندی، هوشیاری و حسن اختیار می‌باشد. وظیفه دولت آن نیست که با زور چیزی را بر مردم تحمیل کند، بلکه باید بستر مناسبی برای کمال جامعه فراهم آورد و با تلاش مستمر در رشد آگاهی و تعالی اخلاقی و بالارفتن سطح بینش و خردورزی مردم بکوشد تا آنان خود، صلاح و راه درست را انتخاب کنند (همان، ص ۳۳-۳۴). «خواجه نصیرالدین طوسی»؛ حکیم برجسته مسلمان،

بر این نکته تأکید می‌کند که سعادت از امور مرتبط با افعال ارادی انسان است و در سایه همین افعال ارادی به دست می‌آید (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۶۴). علاوه بر این، مراتبی از سعادت و کمال انسانی، متوقف بر نیت انسانهاست. بدون نیت خالص و الهی، بسیاری از اعمال مؤثر در سعادت، فاقد اثر خواهند شد و نیت هم چیزی نیست که با ارعاب و تحمیل قابل تحقق باشد؛ بلکه انسان باید با اراده آزاد خود آن را انتخاب کرده و برای تحقق آن اقدام نماید.

البته در مراتب بالای نهی از منکر که نیازمند اقدام عملی است دولت در حد ضرورت، موظف به مبارزه با منکرات است و باید جلوی فحشا، فساد و ظلم را بگیرد؛ ولی این به معنای آن نیست که بخواهند کسی را با زور به سعادت متعالی و انسانی برسانند. حتی کافران ذمی نیز در سایه حمایت حکومت اسلامی زندگی می‌کنند، بدون آنکه کسی متعرض آنها شود و ایمان را به آنها تحمیل نماید؛ چرا که دولت اسلامی نسبت به حفظ جان، ناموس، مال و امنیت ایشان - همچون سایر مردم مسلمان - وظیفه دارد.

بنابراین، سعادت و تعالی معنوی انسانها به عنوان عالی‌ترین هدف حکومت در نظریه ولایت فقیه، از جمله عناصری است که در برابر هرگونه استبدادی قرار گرفته و آزادی انسان را به عنوان شرط لازم برای تحقق کمال انسانی، امری ضروری نشان می‌دهد. بر این اساس، استفاده از ابزارهای موجود در نظامهای استبدادی برای تحقق اصلی‌ترین هدف نظام اسلامی، نه تنها فاقد هرگونه ارزشی است، بلکه ضد ارزش نیز خواهد بود.

۲. عدالت

عدالت از مفاهیمی است که به منظور بیان ماهیت آن دیدگاههای متعددی، مطرح شده است. با این حال، اکثر متفکران اسلامی در تعریف عدالت می‌گویند: «اعطاء کل ذی حق حقه»؛ به هر کس به میزان لیاقت حقس عطا شود.^۲ برخی از اندیشمندان غربی نیز تعریف شبیه همین را پذیرفته‌اند؛ به عنوان مثال «آدام سویفت» در کتاب «فلسفه سیاسی» در تعریف عدالت می‌گوید: «عدالت، عبارت است از اینکه آنچه متعلق به افراد

است به آنها داده شود و آنچه متعلق به آنها نیست به آنها داده نشود» (سویفت، ۱۳۸۵، ص ۳۲). این مفهوم مقدس، همواره مورد توجه حکما و فلاسفه بوده است. برای مثال، افلاطون آن را سنگ زیرین فضایل، هماهنگ‌کننده اجزای سه‌گانه مدینه و موجب یگانگی و اعتدال آنها تلقی می‌کرد (راداکریشنا، ۱۳۶۷، ج ۲، ص ۵۸). با این حال، دیدگاه‌های دیگری هم درباره مفهوم عدالت؛ به‌ویژه از سوی اندیشمندان غربی مطرح شده است.^۳

دومین هدف حکومت در نظام سیاسی اسلام و نظریه ولایت فقیه آن است که زندگی انسان در عرصه فردی و اجتماعی بر اساس عدالت، استوار شود. در اسلام، عدالت اجتماعی به دلیل اصالت اهمیت آن به عنوان پدیده‌ای که دارای ارزش ذاتی است، مورد توجه قرار گرفته است. به همین دلیل در این نگرش، عدالت هدف اصیل است، نه آنکه وسیله و ابزاری برای رسیدن به هدفهای اجتماعی دیگر - به استثنای سعادت - باشد.

یکی از مبانی فکری و اصول عملی که قرآن بر آن تأکید می‌کند عدالت و حق‌محوری است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل (۱۶): ۹۰)؛ همانا خداوند فرمان به عدل و احسان می‌دهد. عدالت در مورد همه افراد و ملت‌ها، حتی دشمنان نیز اعمال می‌شود. قرآن کریم خطاب به مسلمانان می‌فرماید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هَوَٰ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» (مائده (۵): ۸)؛ دشمنی گروهی باعث نشود که با آنان به عدالت رفتار نکنید. عدالت پیشه کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است.

این آیه، عدالت را نه تنها در شرایط عادی، بلکه آن را در شرایط خاص هم توصیه می‌کند؛ یعنی حتی اگر در شرایطی، نسبت به گروهی بغض و کینه دارید این باعث نشود به بی‌عدالتی رفتار کنید (طبرسی، ۱۳۶۰، ج ۶، ص ۲۳۳).

با توجه به اهمیت عدالت در نظام سیاسی اسلام، متفکران برجسته اسلامی، بر جایگاه آن تأکید نموده و آن را در زمره والاترین اهداف حکومت بیان کرده‌اند. امام خمینی علیه السلام در کتاب «ولایت فقیه» تأکید می‌کند که برپایی عدالت و گسترانیدن قسط از اهداف پیامبران بوده است و آنان برای این مقصود به تشکیل حکومت دست زده‌اند (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۵۹).

نکته درخور توجه این است که حکومت اسلامی در نسبت‌سنجی آن با عدالت از چنان پیوند مستحکمی برخوردار است که حضرت امام از آن به حکومت عدالت، تعبیر می‌کند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۵۰۹).

این ملاحظات نشان می‌دهد که در حکومت اسلامی، عدالت و جایگاه ممتاز آن نقش بسیار مهمی در زوال استبداد و دیکتاتوری خواهد داشت؛ چرا که از ویژگی‌های اصلی نظام‌های استبدادی و دیکتاتوری، ظلم و بی‌توجهی به مقوله عدالت است؛ در حالی که در نظریه ولایت فقیه، حکومت، برپایی عدالت در سطوح مختلف و برچیدن ظلم در اشکال گوناگون آن را از اصلی‌ترین اهداف خود معرفی می‌کند؛ به‌گونه‌ای که اگر بر خلاف آن عمل شود حکومت، ماهیت دینی خود را از دست خواهد داد. از این‌رو، برپایی چنین حکومتی به معنای کشیدن خط بطلان بر آموزه‌ها و رفتارهایی است که معمولاً در نظام‌های استبدادی و دیکتاتوری شاهد آن هستیم؛ چرا که استبداد و دیکتاتوری از بارزترین مصادیق ظلم است و به تعبیر بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، ظلم بزرگی برای ملت‌هاست و حکومت اسلامی در توجیه موجودیت خود ظلم‌ستیزی را از مؤلفه‌های اصلی خود بیان می‌کند (همان، ج ۱۱، ص ۳۰۷).

۳. خدمت به مردم

در نظریه ولایت فقیه خدمت به مردم یکی از اهداف مهم نظام سیاسی حاکم در نظر گرفته می‌شود. در این نظریه، حاکمیت، نه تنها نمی‌تواند نسبت به شهروندان خود بدرفتاری کند و یا اینکه نسبت به سرنوشت و مصالح آنها بی‌تفاوت باشد، بلکه موظف است با استفاده از تمام امکانات برای خدمت به مردم تلاش نماید. روایات بسیاری در این زمینه موجود است؛ به‌طوری که مرحوم «کلینی» در کتاب شریف «کافی» یک باب را به آن اختصاص داده است. در یکی از این روایت‌ها چنین می‌خوانیم:

«من أصبح لا يهتم بأمور المسلمين فليس بمسلم» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۱۶۳)؛ کسی که صبح کند در حالی که اهمتی به امور مسلمانان نداشته باشد، مسلمان نیست. این کلام، گویای این مطلب است که هر کسی برای دشواریهای جامعه اسلامی یا

آحاد آنان همت نورزد از قلمرو مسلمین خارج است و اسلام او کامل نیست. اهتمام به امور جامعه اسلامی و خدمتگزاری به مردم برای امام خمینی علیه السلام جاذبه فراوانی دارد و در سخنرانی‌های مختلف خود این وظیفه خطیر را به مسؤولین کشور گوشزد می‌کند. بیان جملاتی از وی می‌تواند به روشن شدن موضوع یاری رساند؛ آنجا که می‌گوید: «ماها باید متوجه این مسائل باشیم که حالا اینکه دست شما آقایان آمده است حکومت،... توجه به این معنا باشد که باید اینها در خدمت مردم باشند و به مردم حالی کنند که ما خدمتگزاریم؛ حالی کنند لفظاً، حالی کنند عملاً» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۳، ص ۳۸۲). «دولت در حکومت اسلامی در خدمت ملت است، باید خدمتگزار ملت باشد» (همان، ج ۶، ص ۴۶۳).

نتیجه‌ای که در اینجا آشکار می‌شود این است که در نظام اسلامی، حکومت مسؤولیت‌آور است و حاکم اسلامی، نه تنها صاحب حق شخصی نمی‌شود، بلکه مسؤولیت و تکلیف او در برابر شهروندان زیادتر خواهد شد و باید تلاش بیشتری در راستای خدمت به مردم انجام دهد و این همان چیزی است که در نظامهای استبدادی و دیکتاتوری یافت نمی‌شود.

۴. تأمین امنیت

مفهوم امنیت، مصونیت از تعرض و تصرف اجباری، بدون رضایت است و در مورد افراد به معنای آن است که نسبت به حقوق و آزادیهای مشروع خود بیم و هراسی نداشته باشند و تحت هیچ شرایطی حقوق مشروع آنان به مخاطره نیفتاده و عاملی این حقوق را تهدید ننماید (عمید زنجانی، ۱۳۷۹، ص ۳۶۲).

بدون تردید می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین اهداف هر دولتی، استقرار امنیت است تا جایی که بسیاری، فلسفه تشکیل دولت را برقراری امنیت دانسته‌اند. در میان فیلسوفان غربی، هابز، برجسته‌ترین نظریه‌پرداز این تفکر می‌باشد. در جهان اسلام نیز این نوع تفکر در اندیشه «ابن خلدون»، ظهور بیشتری دارد. وی پس از تشریح علت شکل‌گیری جامعه می‌گوید: «هرگاه این اجتماع برای بشر حاصل آید و آبادانی جهان به

وسیله آن صورت پذیرد، ناگزیر باید حاکمی در میان آنان باشد تا از تجاوز دسته‌ای به دسته دیگر جلوگیری کند؛ زیرا تجاوز در طبایع حیوانی بشر، مخمر است» (ابن خلدون، ۱۳۵۷، ج ۱، ص ۷۹-۷۷). اینکه تا چه اندازه‌ای چنین رویکردی درباره دولت قابل دفاع است، نیازمند مجال دیگری است؛ اما مسلم است که حفظ امنیت از اهداف اساسی دولت می‌باشد؛ به گونه‌ای که شهروندان، حتی از ناحیه حاکمیت نیز باید احساس امنیت نمایند.

در اندیشه اسلامی، امنیت از مهم‌ترین و بزرگترین نعمت‌های الهی دانسته شده است (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۲۰۱). روایات متعددی نیز اهمیت و جایگاه امنیت در زندگی سیاسی را متذکر می‌شود. از میان این روایات به دو مورد آن از امیر المؤمنین علیه السلام اشاره می‌کنیم: «شر البلاد بلد لا أمن فیه» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۴۷)؛ بدترین جوامع، جامعه‌ای است که در آن امنیت نباشد و «شر الأوطان ما لم یأمن فیه القطان» (همان)؛ بدترین مکانها برای سکونت، مکانی است که ساکنانش در آن امنیت نداشته باشند.

روایت‌های مذکور، گویای این نکته هستند که حاکمیت باید یکی از کارویژه‌های اصلی خود را در تأمین و حفظ امنیت همه‌جانبه؛ اعم از ناحیه حاکمیت و غیر آن، بداند، البته نظریه‌پردازان ولایت فقیه، خود به این امر واقف بوده‌اند. به همین دلیل در موارد متعددی به لزوم تأمین و حفظ امنیت تأکید کرده و آن را از اهداف شکل‌گیری حکومت اسلامی دانسته‌اند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۵۱۸)؛ در حالی که در نظام‌های استبدادی و دیکتاتوری، شهروندان بیشترین ناامنی را از ناحیه خود حاکمیت احساس می‌کنند. روشن است نظامی که برای تأمین امنیت همه‌جانبه شهروندان شکل گرفته است و آن از مهم‌ترین اهداف خود معرفی می‌کند نمی‌تواند و اجازه نخواهد داشت امنیت شهروندان خود را تهدید کند.

علاوه بر این برای تحقق امنیت در جامعه، وجود عواملی لازم دانسته شده است که هر کدام از آنها در تقابل با استبداد قرار دارند. این عوامل عبارتند از:

۱. اجرا و تعمیم عدالت و قانون به‌طور یکسان و نفی هرگونه تبعیض در جامعه؛
۲. مبارزه مداوم با عوامل تجاوزگر و پیشگیری‌های لازم برای خشکانیدن ریشه‌های

تعدی و تعرض؛

۳. آشنایی مردم با حقوق خود و آگاهی بخشی به مردم به منظور احترام به حقوق دیگران؛

۴. ضمانت اجرای نیرومند معنوی (ایمان و اخلاق)؛

۵. ضمانت اجرای قانونی برای کیفر دادن متجاوزین به حقوق مردم (عمید زنجانی، ۱۳۷۹، ص ۳۶۳).

لازم به یادآوری است که اهداف حکومت در نظریه ولایت فقیه به مراتب بیشتر از آن چیزی است که بیان شد، اما به دلیل اینکه هدف، ارائه تصویری از نقش اهداف حکومت در زوال استبداد و دیکتاتوری بود، لذا به همین موارد مذکور و بیان نقش آنها اکتفا شد.

شرایط ولی فقیه و استبدادستیزی

در نظام سیاسی اسلام و به تبع آن در نظریه ولایت فقیه برای رهبر جامعه اسلامی، شرایطی قرار داده شده است که در مقایسه با دیگر نظامهای سیاسی به مراتب سخت گیرانه تر می باشد. شرایط بیان شده به گونه ای هستند که در تضادی آشکار با هر سطحی از استبداد و دیکتاتوری قرار می گیرند. بر این اساس، رهبری در تمام دوران ولایت بایستی واجد این شرایط باشد و اگر یکی از این شرایط، ساقط شود در این صورت از مقام ولایت ساقط خواهد شد و حتی نیازی به عزل مردم نیز نخواهد بود (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۴، ص ۴۹۵). از این رو، در این بخش، شرایط ولی فقیه و نقش آن را در زوال استبداد و دیکتاتوری بررسی می کنیم. تذکر این نکته ضروری است که شرایطی ضروری برای ولی فقیه از جمله مسائلی است که بیان مورد توافق همه نظریه پردازان ولایت می باشد.

۱. فقاهاست

شاخص ترین و مهم ترین صفت والی جامعه اسلامی، برخورداری وی از شناخت عمیق و عالمانه از اسلام و تعالیم آن است. اهمیت این ویژگی از این نکته، آشکار می شود که در معرفی نظام سیاسی شیعه در عصر غیبت از این صفت، مدد می گیریم و

این نظام را مبتنی بر «ولایت فقیه» می‌خوانیم، با آنکه در والی اسلامی شرایط دیگری نیز معتبر است. البته می‌توان این نظام را مبتنی بر «ولایت عادل» یا «ولایت مدیر و مدبر» و امثال اینها نیز معرفی نمود؛ زیرا تمامی این اوصاف در حاکم جامعه اسلامی شرط است، اما به سبب اهمیت وصف فقاقت در میان اوصاف دیگر، به آن توجه خاص، مبذول می‌شود و از زعامت و ولایت جامعه اسلامی به «ولایت فقیه» تعبیر می‌کنند. دلایل متعدد عقلی و نقلی لزوم این شرط را برای حاکم اسلامی اثبات می‌کند، ولی از آنجایی که در صدد اثبات موردی این شرایط نیستیم، لذا از بیان دلایل، صرف نظر می‌کنیم (جعفری، ۱۳۷۹، ص ۲۸۳؛ سبحانی، ۱۳۷۰، ص ۲۴۵-۲۴۴؛ قانون اساسی، اصل ۵ و ۱۰۹).

چنانچه ملاحظه می‌شود رهبر جامعه اسلامی در نظریه ولایت فقیه یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های علمی جامعه است که برای رسیدن به آن سالهای زیادی از عمر خود را برای کسب علم و دانش، صرف کرده است. بسیاری از رفتارهای ظالمانه و دیکتاتورمآبانه، ناشی از جهل افراد و نادیده گرفتن جایگاه الهی در معادلات رفتاری است. فقیه با علم و آگاهی نسبت به عواقب رفتارها و نیز توجه به جایگاه خداوند و فرامین او بی‌تردید از رفتارهای نابخردانه و غیر اخلاقی به میزان زیاد پرهیز خواهد داشت. افزون بر این، فقاقت به مثابه یک عنصر قانونی در جامعه اسلامی شناخته شده است؛ به نحوی که فقیه به واسطه دارا بودن این ویژگی به عنوان شخصیتی قانون‌مدار شناخته می‌شود. این امر در کنار احساس تعهد درونی فقیه به تبعیت از قوانینی که خود بیانگر آن است، زمینه‌ای را فراهم می‌نماید که وی بیشتر از دیگران در برابر قوانین، احساس تعهد نموده و به آنها پایبند بماند. از این رو، عنصر فقاقت نقش سازنده‌ای در قانون‌مداری ایفا خواهد کرد؛ چیزی که در نظامهای استبدادی یافت نمی‌شود. البته مراد از قانون‌مداری در اینجا قانون منطبق با فرامین الهی است.

۲. عدالت

بر اساس مبانی ارزشی حاکم بر نظریه ولایت فقیه، رهبر جامعه اسلامی باید از بالاترین سطح عدالت برخوردار باشد. از این رو، در نظریه ولایت فقیه، عدالت از شرایط

ضروری و مسلم برای ولی فقیه در نظر گرفته شده است (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۳۹؛ حائری، ۱۳۷۸، ص ۱۵۵؛ قانون اساسی، اصل ۵ و ۱۰۹). برای اثبات ضرورت این شرط، به روایاتی که عدالت را در امام جماعت شرط دانسته، استدلال می‌کنند؛ زیرا اگر شرط امامت در نماز جماعت، عدالت باشد در مورد ولی فقیه که رسیدگی به کارهای امت، حرکت دادن آنها در مسیر اسلام و تسلط بر امور شهروندان را بر عهده دارد، ضرورت چنین شرطی به طریق اولی، مسلم خواهد بود (حائری، ۱۳۷۸، ص ۱۵۵). البته عدالت به عنوان یکی از ویژگی‌های رهبر جامعه اسلامی، با عدالت اجتماعی که در اهداف حکومت اسلامی، مطرح شد از نظر مفهوم متفاوت هستند؛ هر چند هر دو دارای خاستگاهی مشترک می‌باشند. در چارچوب ویژگی‌های حاکم اسلامی، عدالت عبارت از ملکه یا خصلتی نفسانی است که نتیجه آن تمسک شخص عادل به قوانین الهی می‌باشد. بنابراین، کسی که به صفت عدالت، متصف می‌شود مخالفت با قوانین الهی نخواهد داشت، بلکه تلاش می‌کند در هر شرایطی از این قوانین تبعیت کند (طوسی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۴-۱۴۳).

بنابراین، رهبری در این نظریه، نه تنها نمی‌تواند فراقانون باشد، بلکه بیش از دیگران خود را ملزم به رعایت قانون می‌داند. علاوه بر این، حدود و ضوابط اخلاقی و دینی نیز رفتار ولی فقیه را کنترل و محدود می‌کند. ضرورت این ویژگی در ولی فقیه، بسیاری از رفتارها را که شهروندان در زندگی روزمره خود می‌توانند انجام دهند، برای ایشان ممنوع می‌کند. در این شرایط آیا می‌توان در ولی فقیه گونه‌ای از استبداد را تصور کرد؟ به نظر می‌رسد هر متفکر منصفی، پاسخی منفی به این سؤال خواهد داد؛ چرا که کمترین سطح استبداد نیز خلاف عدالت خواهد بود و در این صورت، ولی فقیه با ازدست‌دادن ویژگی عدالت، قبل از اینکه توسط مردم از منصب ولایت عزل شود، به حکم خداوند منعزل خواهد شد. بر این اساس، ولی فقیه حتی اگر یک کلمه دروغ بگوید، دیگر هیچ ولایتی بر جامعه اسلامی نخواهد داشت (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۴۶۴). با این استدلال امام خمینی علیه السلام در موارد متعددی بر این ویژگی و نقش آن در زوال استبداد و دیکتاتوری تأکید می‌کند. عبارت وی در این زمینه چنین است:

استبداد را ما می‌خواهیم جلوی‌اش را بگیریم. با همین ماده‌ای که در قانون اساسی است که ولایت فقیه را درست کرده این استبداد را جلوی‌اش را می‌گیرند. آنهایی که مخالف با اساس بودند می‌گفتند که این استبداد می‌آورد. استبداد چی می‌آورد. استبداد با آن چیزی که قانون تعیین کرده، نمی‌آورد. بلی ممکن است که بعدها یک مستبدی بیاید. شما هر کاری‌اش بکنید مستبدی که سرکش است بیاید هر کاری می‌کند. اما فقیه، مستبد نمی‌شود. فقیهی که این اوصاف را دارد عادل است، عدالتی که غیر از این‌طوری عدالت اجتماعی، عدالتی که یک کلمه دروغ، او را از عدالت می‌اندازد، یک نگاه به نامحرم او را از عدالت می‌اندازد، یک همچو آدمی نمی‌تواند خلاف بکند. نمی‌کند خلاف. این جلوی این خلافها را می‌خواهد بگیرد (همان، ص ۴۶۵-۴۶۴).

۳. تدبیر و مدیریت اجتماعی - سیاسی

کسانی که در حکومت اسلامی به عنوان مجریان قانون، انجام وظیفه می‌کنند، باید علاوه بر علم کامل به قانون و عدالت، از توانایی عملی، مدیریت اجرای قانون و تجربه لازم برخوردار باشند؛ زیرا اگر فرد عادل و آگاه به قانون، توانایی مدیریت عملی و تجربه کافی نداشته باشد، در عمل ناتوان خواهد بود. در این صورت، نه هدف حکومت اسلامی تحقق خواهد یافت و نه این فرد، قادر به انجام وظایف خویش است.

ضرورت صفت مذکور برای مجریان قانون اسلامی در تمام مراتب حاکمیت، امری روشن است، اما توجه به این صفت در مورد عالی‌ترین مقام حکومت بیش از سایر موارد است؛ به این دلیل که وی مسئول حاکمیت دینی بوده و عالی‌ترین مقام، جهت تحقق هدفهای دینی و اجرایی قانون می‌باشد و تمام مسؤولیت‌های اصلی و مقامات دیگر حکومت، برگرفته از اختیارات و مسؤولیت‌های او خواهد بود. از این رو، در نظریه ولایت فقیه، تدبیر و مدیریت اجتماعی - سیاسی در زمره ویژگی‌های ضروری ولی فقیه نام برده شده است (قانون اساسی، اصل ۵ و ۱۰۹).^۴

اقتضای تدبیر و مدیریت شایسته این است که رهبری، حتی در اموری که

تصمیم‌گیری به عهده اوست، باید از نظر و مشورت کارشناسان و متخصصان استفاده کند و این مشورت و رایزنی وظیفه ایشان است؛ زیرا کسی که رهبری جامعه اسلامی را بر عهده گرفته و از شرط تدبیر و دیگر شرایط لازم برخوردار است نمی‌تواند تنها با تکیه بر آراء شخصی درباره مسائل کلان جامعه تصمیم‌گیری کرده و به نظرات دیگران بی‌تفاوت باشد.

شرایطی که برای رهبری در نظریه ولایت بیان شده است، فقط شرط حدوث نیستند؛ بلکه در بقاء و استمرار رهبری هم شرط هستند و با ازبین‌رفتن هر یک از این شرایط، خود به خود از این جایگاه، عزل خواهد شد و باید ترتیبات لازم برای کناره‌گیری وی تدارک دیده شود (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۴۰۸).

ضوابط حاکم بر عملکرد ولی فقیه و استبدادستیزی

علاوه بر آنچه در بخش‌های قبلی بیان شد، در اسلام و همچنین به تبع آن در نظریه ولایت فقیه، رویه‌ها، اصول و آموزه‌هایی وجود دارد که در مجموع، ضوابط و محدودیت‌هایی را برای عملکرد رهبری ولایی، تعریف می‌کنند و شرایطی را بر آن حاکم می‌گردانند که نه تنها هیچ سنخیتی با استبداد و دیکتاتوری پیدا نمی‌کند، بلکه وضعیتی کاملاً مخالف آن اتفاق می‌افتد. برای تبیین بیشتر این امر در ادامه، مواردی از آنها را مرور خواهیم کرد.

۱. قانون الهی

در نظریه ولایت فقیه، رفتار و عملکرد تمام مسؤولین در چارچوب قانون الهی، تعریف و مشخص می‌گردد. هیچ‌کس نمی‌تواند خود را فراتر از قانون الهی بداند، حتی انبیاء و اولیای الهی نیز باید رفتارها و عملکردهای خود را در چارچوب آن قرار دهند. بنابراین، در این نظریه رفتار ولی فقیه، مقید و محدود به قانون الهی خواهد بود (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۰، ص ۳۵۳).

امام خمینی علیه السلام معتقد است که انبیاء و خلفای انبیاء هم در اصل، مجری و تابع قانون الهی بوده و پاسدار قوانین اسلام هستند. لذا اگر بخواهند دیکتاتوری کنند از این مقام

پاسداری ساقط شده و کنار گذاشته خواهند شد (همان، ج ۱۱، ص ۲۳)؛ چرا که ولی فقیه، مجری احکام اسلام است و مبنای مشروعیت و دلیلی که ولایت او را اثبات می‌کند عبارت از اجرای احکام اسلام و تأمین مصالح جامعه اسلامی در پرتو اجرای این احکام است؛ بدیهی است که مبنای تصمیم‌ها و انتخابها و عزل و نصب‌ها و کلیه کارهای فقیه، احکام اسلام و تأمین مصالح جامعه اسلامی و رضایت خدای متعال است و اگر ولی فقیه از این مبنا عدول کند فاقد صلاحیت شده و ولایت او از بین خواهد رفت و هیچ‌یک از تصمیم‌ها و نظرات او مطاع نخواهد بود. بنابراین، به جای تعبیر ولایت فقیه می‌توانیم تعبیر «حکومت قانون» را به کار بریم (مصباح یزدی، ۱۳۹۰، ص ۱۱۱-۱۱۰).

این ملاحظات نشان می‌دهد که در نظام ولایت فقیه، یگانه قدرت تصمیم‌گیرنده، قوانین الهی و مقررات شرعی است که در آنها مصالح جمیع اقشار جامعه رعایت شده و بر اساس سعادت دنیا و آخرت انسان تنظیم شده است. بدین‌سان قانون الهی، اولین ضابطه رفتار رهبری و محدودکننده عملکرد وی خواهد بود.

۲. قوانین موضوعه

منظور از قوانین موضوعه، قوانینی هستند که در پرتو قانون الهی و قانون اساسی تصویب می‌گردند. پس از تصویب نهایی این قوانین، فقیه حاکم نیز مانند سایر مردم تحت حاکمیت این قوانین قرار می‌گیرد و با آنها در برابر این قوانین، مساوی است (قانون اساسی، اصل ۱۰۷). کلام امام خمینی علیه السلام ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که در این نظریه، احدی فراتر از قوانین موضوعه نخواهد بود (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۲). روشن است که ولی فقیه به طریق اولی، متعهد به رعایت و التزام به قانون اساسی نیز خواهند بود؛ زیرا وی با مردم تعهد می‌کند که ولایت خویش را در محدوده قانون اساسی اعمال نماید و حدود و وظایف اختیارات خود را مطابق با اصول قانون اساسی رعایت کند. لذا تعدی از قانون اساسی برای رهبر، جایز نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۵۰۸). شایان ذکر است بر مبنای تبیین حضرت امام و بسیاری دیگر از اندیشمندان از نظریه ولایت فقیه، اختیارات فقیه در عصر غیبت، شامل همه اختیارات معصوم در

اداره جامعه اسلامی است که از آن به ولایت مطلقه فقیه تعبیر می‌شود. از این رو، در این نظریه، افزون بر احکام اولیه و ثانویه، احکام حکومتی هم مطرح گردیده است که ملاک آن مصلحت اسلام و جامعه اسلامی می‌باشد؛ به گونه‌ای که بر اساس آن ولی فقیه می‌تواند تصمیمات لازم برای اداره جامعه اسلامی و «حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست» (قانون اساسی، اصل ۱۱۰، بند ۸) را اتخاذ نماید. بنابراین، اقدام امام راحل به تشکیل شورای عالی انقلاب فرهنگی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، دادگاه ویژه روحانیت، کمیته امداد و... در چهارچوب بند هشتم اصل یکصد و دهم قانون اساسی صورت گرفته است.

۳. امر به معروف و نهی از منکر

اسلام بر تمام افراد جامعه لازم می‌داند که در زندگی فردی و اجتماعی نسبت به آنچه که در پیرامون آنان اتفاق می‌افتد بی‌تفاوت نباشند. امام خمینی علیه السلام در این باره می‌گوید:

الآن مکلفیم ما، مسؤولیم همه‌مان، همه‌مان مسؤولیم، نه مسؤول برای کار خودمان؛ مسؤول کارهای دیگران هم هستیم «کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیت»، همه باید نسبت به همه رعایت بکنند؛ همه باید نسبت به دیگران. مسؤولیت من هم گردن شماست؛ شما هم گردن من است. اگر من پیام را کج گذاشتم، شما مسؤولید اگر نگویید چرا پایت را کج گذاشتی؟ باید هجوم کنید، نهی کنید که چرا؟ (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۸، ص ۴۸۷).

بر این اساس، آموزه امر به معروف و نهی از منکر، منحصر به گروه و طبقه خاصی نیست، بلکه تمام اعضای جامعه اسلامی؛ از رهبری گرفته تا پایین‌ترین سطوح در قبال هم مسؤول هستند. لذا اگر مشاهده شود که رهبری بر خلاف وظایف قانونی و شرعی خود عمل می‌کند بر همگان واجب است که در برابر آن احساس مسؤولیت کنند. لذا مردم باید بر اعمال ولی فقیه و سایر مسؤولین نظارت کنند. مشروعیت این نظارت، حکم الهی است و مبدأ و منشأ مشروعیت آن، مأخوذ از فقیه نیست؛ همان مبدأ که به فقیه، مشروعیت می‌بخشد و برای او جعل ولایت می‌کند، در عرض آن برای مردم هم

حق نظارت قرار می‌دهد. در واقع، شارع حقوق متقابلی را برای والی و مردم در نظر گرفته و هر دو طرف، موظف به رعایت آن هستند و در غیر این صورت، مشروعیت خود را از دست خواهند داد (جعفری‌شبه، ۱۳۸۰، ص ۵۵).

با این تحلیل می‌توان به این نتیجه رسید که در سایه همین آموزه، دو نوع نظارت غیر رسمی و در عین حال مؤثر و فعال بر رفتار و عملکرد رهبری شکل خواهد گرفت: نخست، نظارت توده مردم و مراقبت همگانی است که بر اساس وظیفه شرعی خود، در صورت انحراف، عکس‌العمل نشان داده و سکوت نخواهند کرد.

نوع دوم، نظارتی است که در یک جامعه دینی، توسط رهبران مذهبی، مراجع تقلید، علما و دانشمندان دینی، بر امور جامعه اعمال می‌شود. اینان خاستگاهی کاملاً مستقل از حکومت داشته و مراقب روند امور جامعه خواهند بود و حتی اگر به فرض، بخشی از آنان هم دچار سکوت و سازش گردند، همواره کسانی خواهند بود که به بیان حقیقت پردازند. بنابراین، رهبری ولایی، نه تنها فوق نظارت نیست، بلکه بیش از دیگران تحت نظارتهای بیرونی مؤثر، ولی غیر رسمی قرار خواهد گرفت.

در همین راستا، یکی از حقوق مسلم شهروندان در جامعه و حکومت اسلامی، حق انتقاد و سؤال از مسؤولان نظام اسلامی است. «هر فردی از افراد ملت، حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع کننده بدهد و در غیر این صورت، اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد - خود به خود - از مقام زمامداری معزول است» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۵، ص ۴۰۹). روشن است که به واسطه این اصل نیز عملکرد حاکم اسلامی، کنترل شده و این تصور که رهبری در رفتارهای خود بی‌ضابطه است از بین می‌رود.

۴. مصلحت جامعه

بر اساس نظریه ولایت فقیه، حاکم اسلامی موظف است در تصمیم‌گیریهای خود مصلحت جامعه اسلامی را در نظر بگیرد و با توجه به آنها برای پیشبرد اهداف حکومت اسلامی تصمیم‌گیری نماید (قانون اساسی، اصل ۱۱۰ و ۱۱۲). حاکم اسلامی

نمی‌تواند در برابر منافع شهروندان خود بی‌تفاوت باشد و تنها در صدد اجرای احکام اولیه اسلام و یا به دنبال تأمین منافع گروه خاصی از شهروندان جامعه اسلامی باشد. بنابراین، کسی که بر مسلمین و جامعه بشری حکومت دارد، همیشه باید جهات عمومی و منافع عامه را در نظر بگیرد و از جهات خصوصی و عواطف شخصی، چشم‌پوشد (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۸۵)؛ در حالی که در نظام‌های استبدادی و دیکتاتوری معمولاً منافع عمومی، مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه تلاشها برای تأمین منافع اشخاص یا طبقات خاصی مصروف می‌گردد.

ولی فقیه و استبدادستیزی در سایر سطوح نظام سیاسی

اهدافی که برای حکومت اسلامی بیان شد در عدم شکل‌گیری استبداد در سطوح پایین‌تر نظام سیاسی نیز تأثیرگذار خواهند بود، ولی برای کنترل بهتر، ضروری است در این سطوح نیز راهکارهای دیگری در نظر گرفته شود. واقعیت این است که در برابر قدرت، باید قدرت دیگری وجود داشته باشد تا بتواند به‌طور جدی آن را مهار و کنترل نماید. این قدرت در نظام‌های مبتنی بر لیبرال دموکراسی، احزابی هستند که در جریان کسب قدرت، نقش مؤثری بازی می‌کنند، اما در نظام مبتنی بر نظریه ولایت فقیه، رهبری ولایی که هم از جایگاه حکومتی و هم از جایگاه معنوی و اجتماعی برخوردار است، این نقش مهم را ایفا خواهد کرد. البته چنین نظارتی، به صورت حقی ویژه برای ولی فقیه تلقی نشده است، بلکه به عنوان یکی از وظایف اصلی و اساسی رهبری در نظر گرفته شده است.

امام خمینی علیه السلام به صراحت بیان می‌کند که یکی از وظایف ولی فقیه در نظام اسلامی، جلوگیری از شکل‌گیری هرگونه دیکتاتوری و استبداد است. ایشان درباره نقش ولی فقیه در استبدادستیزی و زوال دیکتاتوری می‌گوید:

مع الأسف اشخاصی که اطلاع ندارند بر وضعیت برنامه‌های اسلام، گمان می‌کنند که اگر چنانچه «ولایت فقیه» در قانون اساسی بگذرد، این اسباب دیکتاتوری می‌شود. در صورتی که ولایت فقیه هست که جلو دیکتاتوری را می‌گیرد. اگر

ولایت فقیه نباشد، دیکتاتوری می‌شود. آنکه جلو می‌گیرد از اینکه رئیس جمهور دیکتاتوری نکند، آنکه جلو می‌گیرد از اینکه رئیس ارتش دیکتاتوری نکند، رئیس ژاندارمری دیکتاتوری نکند، رئیس شهربانی دیکتاتوری نکند، نخست وزیر دیکتاتوری نکند؛ آن فقیه است. آن فقیهی که برای امت تعیین شده است و امام امت قرار داده شده است، آن است که می‌خواهد این دیکتاتوریه‌ها را بشکند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۱، ص ۲۲).

با الهام از کلمات فوق می‌توان گفت که بر اساس این نظریه، رهبری باید نظارت کلان و مؤثر و مراقبت بر عدم سوء استفاده از قدرت داشته باشد تا از شکل‌گیری هرگونه دیکتاتوری و استبداد در سطوح مختلف نظام جلوگیری شود.

با عنایت به آنچه گفته شد، می‌توان مبانی و پشتوانه تئوریک بیاناتی را که امام خمینی علیه السلام در ارتباط با تنافی ولایت فقیه و دیکتاتوری داشته‌اند به روشنی دریافت. وی بر اساس همین مبانی و پشتوانه نظری است که مکرر بر مخالفت ولایت فقیه با استبداد و دیکتاتوری تأکید داشتند. به عنوان مثال در یکی از بیانات ایشان چنین آمده است:

ما بنای بر این نداریم که یک تحمیلی به ملتمان بکنیم و اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طور رأی داد ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم؛ خدای تبارک و تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که ما به ملتمان یک چیزی را تحمیل بکنیم. بله ممکن است گاهی وقت‌ها ما یک تقاضایی از آنها بکنیم؛ تقاضای متواضعانه، تقاضایی که خادم یک ملت از ملت می‌کند، لکن اساس این است که مسأله دست من و امثال من نیست و دست ملت است (همان، ص ۳۴).

شاید در ابتداء به نظر برسد که ایشان با توجه به شرایط خاص کشور و یا به خاطر مصالح عالی‌تر این دیدگاهها را مطرح کرده‌اند، ولی بر اساس آنچه گذشت روشن گردید که این بیانات، حکایت از حقیقتی دارد که از چارچوب نظری محکمی نیز برخوردار بوده و منطبق بر روح اسلام است.

نتیجه گیری

با توجه به مطالبی که گذشت، می توان به این نتیجه رسید که استبداد و دیکتاتوری در طول تاریخ، مورد توجه متفکران سیاسی بوده و ویژگی‌ها و مؤلفه‌های اساسی آن بیان شده است. لذا باید در قضاوت و داوری خود به آنها توجه داشت. در نظریه ولایت فقیه، مؤلفه‌هایی هست که نه تنها سنخیتی با مؤلفه‌های نظام استبدادی ندارد، بلکه کاملاً در مقابل آن قرار داشته و به زوال عناصر مطرح در آن خواهد انجامید. اهداف حکومت در نظریه ولایت فقیه، ویژگی‌ها و صفات ولی فقیه و ضوابط حاکم بر رفتار وی به گونه‌ای هستند که تاب تحمل کمترین استبداد و دیکتاتوری را ندارند و خودشان از اموری هستند که به نحو هرگونه استبداد منجر خواهند شد. علاوه بر این، ولی فقیه در نظام اسلامی، موظف است بر رفتار و عملکرد سایر مسئولین نظارت داشته باشد تا بتواند در صورت مشاهده رفتارهای خلاف اصول اسلامی با آنها برخورد لازم را داشته باشد. تجربه جمهوری اسلامی ایران در طی سالهای گذشته در عمل نیز این ادعا را ثابت کرده است که یکی از مهم‌ترین کارکردهای حکومت مترتب بر نظریه ولایت فقیه، زوال استبداد و دیکتاتوری است و همان‌طور که گذشت فضای حاکم بر جمهوری اسلامی ایران، هیچ شباهتی با فضای حاکم بر نظامهای استبدادی و دیکتاتوری ندارد.

یادداشت‌ها

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: توماس هابز، *لویاتان*، ص ۲۵۷-۱۹۳.
۲. ر.ک: سیدمحمدحسین طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱، ص ۳۶۹؛ محمدتقی مصباح یزدی، *نظریه سیاسی اسلام*، ج ۱، ص ۲۶۳؛ مرتضی مطهری، *پیرامون جمهوری اسلامی ایران*، ج ۱، ص ۳۰۹-۳۱۳.
۳. ر.ک: دیوید میلر، *فلسفه سیاسی*، ص ۱۲۴-۱۰۱.
۴. ر.ک: محمد مؤمن، *الولاية الالهية الاسلامية او الحكومة الاسلامية*، ج ۳، ص ۱۹۹ و حبیب‌الله طاهری، *تحقیقی پیرامون ولایت فقیه*، ص ۱۴۲.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آشوری، داریوش، **دانشنامه سیاسی** (فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی)، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۹.
۳. آقابخشی، علی و افشاری‌راد، مینو، **فرهنگ علوم سیاسی**، تهران: چاپار، ۱۳۸۶.
۴. ابن‌خلدون، عبدالرحمن، **مقدمه ابن‌خلدون**، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۷.
۵. ارسطو، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۸۶.
۶. اشتراوس، لئو، **فلسفه سیاسی چیست؟**، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
۷. افلاطون، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۸۰.
۸. امام خمینی، سیدروح‌الله، **ولایت فقیه**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۳.
۹. -----، **صحیفه امام**، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸.
۱۰. برلین، آیزا، **دو مفهوم از آزادی در فلسفه سیاسی**، ویراسته آنتونی کوئینتن، ترجمه مرتضی اسعدی، تهران: الهدی، ۱۳۷۱.
۱۱. بوشه، راجر، **نظریه‌های جباریت از افلاطون تا آرنست**، ترجمه فریدون مجلسی، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۵.
۱۲. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، **غرر الحکم و درر الکلم**، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۶۶.
۱۳. جعفرپیشه‌فرد، مصطفی، **مفاهیم اساسی نظریه ولایت فقیه**، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۸۰.
۱۴. جعفری، محمدتقی، **حکمت اصول سیاسی اسلام**، تهران: بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۷۹.

۱۵. جوادی آملی، عبدالله، حق و تکلیف در اسلام، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۸.
۱۶. -----، ولایت فقیه: ولایت فقاہت و عدالت، قم: اسراء، ۱۳۸۹.
۱۷. حائری، سیدکاظم، بنیان حکومت در اسلام، ترجمه حسن طارمی راد، تهران: نشر کنگره، ۱۳۷۸.
۱۸. راداکریشنان، سروپالی، تاریخ فلسفه شرق و غرب، ترجمه خسرو جهانداری، تهران: سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۷.
۱۹. سبحانی، جعفر، مبانی حکومت اسلامی، ترجمه داود الهامی، قم: مؤسسه علمی و فرهنگی سیدالشهداء علیه السلام، ۱۳۷۰.
۲۰. سويفت، آدام، فلسفه سیاسی، ترجمه پویا موحد، تهران: شمشاد، ۱۳۸۵.
۲۱. طاهری، حبیب‌الله، تحقیقی پیرامون ولایت فقیه، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۷۷.
۲۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۱ق.
۲۳. طبرسی، تفسیر مجمع البیان، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰.
۲۴. طوسی، خواجه‌نصیرالدین، اخلاق ناصری، تنقیح و تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری، تهران: خوارزمی، ۱۳۸۷.
۲۵. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹.
۲۶. فارابی، آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها، مقدمه علی بوملحم، بیروت: مكتبة الهلال، ۱۹۹۵م.
۲۷. ---، سياسة المدنية، مقدمه علی بوملحم، بیروت: مكتبة الهلال، ۱۹۹۶م.
۲۸. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
۲۹. کلینی، محمدبن یعقوب، کافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵.
۳۰. لاک، جان، رساله‌ای درباره حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، تهران: نشر نی، ۱۳۸۸.

۳۱. مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه سیاسی اسلام، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۸.
۳۲. -----، نظریه سیاسی اسلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۰.
۳۳. -----، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۰.
۳۴. مطهری، مرتضی، پیرامون انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۷۱.
۳۵. مؤمن قمی، محمد، الولاية الالهية الاسلامية أو الحكومة الاسلامية، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۸ق.
۳۶. مونتسکیو، روح القوانين، ترجمه علی اکبر مهتدی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹.
۳۷. میلر، دیوید، فلسفه سیاسی، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۷.
۳۸. هابز، توماس، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۸۷.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی